(سخنرانی رفیق اشرف دهقانی در مهاباد)
مراد تبریزی
۲۹ نومبر ۲۰۲۰

خاطره ای از یك میتینگ تاریخی!

حدوداً دو هفته به ۱۹ بهمن[دلو] سال ۱۳۵۸ مانده بود که در شهر تبریز اعلامیه ای پخش شد که چریکهای فدائی خلق در ۱۹ بهمن[دلو]، سالگرد سیاهکل را با سخنرانی رفیق "اشرف دهقانی" برگزار می کنند. محل سخنرانی مقابل شهرداری مهاباد اعلام شده بود. باپخش این خبر و با توجه به محبوبیت رفیق اشرف در میان مردم، در شهر شور و هیجان خاصی ایجاد شد. این موضوع آن روزها خبر داغ شهر تبریز بود و این خبر را هر کسی به دیگری می داد. همهٔ کسانی که امکان رفتن به مهاباد را داشتند به دنبال تهیهٔ وسیله ای برای رفتن به مهاباد و دیدار با رفیق اشرف دهقانی و گوش کردن به سخنان او بودند. بعضی ها که علی رغم خواست شخصی شان مجبور بودند سر شغل خود حاضر شوند و نمی توانستند بروند، با حسرت دیگران را بدرقه می کردند. من همراه با چهار خانوار دیگر یک روز قبل از مراسم با دو ماشین شخصی حرکت کردیم و عصر همان روز به مهاباد رسیدیم.

اولین چیزی که با دیدن فضای پر جنب و جوش شهر، توجه مرا جلب کرد، این بود که در پیاده روها اسلحه گذاشته بودند و آزادانه آنها را می فروختند و عده ای هم جمع شده و سلاح ها را نگاه می کردند. بعضی که به نظر می رسید مشغول خریدن هستند، اسلحه ای را به دست گرفته و آن را آزمایش می کردند. از روی این صحنه ها می شد دید که مردم در کردستان برای دفاع از خود در مقابل حق کشی های رژیم جدید آمادگی دارند. آن روز جمعیت بسیار زیادی به مهاباد آمده بودند به طوری که در مسافرخانه ها و هوتلها جای برای خوابیدن نبود. ما هم با مشکل جای مواجه شدیم، اما این مشکل زود حل شد، چون دو خانوادهٔ کرد با برخوردی گرم همهٔ ما را به خانهٔ شان بردند.

فردا صبح که زود هم بود از خانهٔ آنها در آمدیم با دسته دسته از مردم در خیابان ها مواجه شدیم که برای من عجیب بود که آنها شب را در کجا گذرانده اند که در صبح به آن زودی در خیابان هستند. عده ای در دسته های چند نفره جمع شده و بحث سیاسی می کردند. به یکی از آن دسته ها نزدیک شده و جویای امر شدم و متوجه شدم که آنها تمام شب را در خیابان گذرانده اند. واقعیت این بود که برای شنیدن سخنرانی رفیق اشرف، تقریباً از همهٔ شهرهای ایران به مهاباد آمده بودند و به همین خاطر هوتلها و مسافرخانه ها از جمعیت پر شده بود، و با این که اهالی مهاباد عده ای را به خانه هایشان برده بودند(همانطور که در مورد من و چهار خانواده همراهم که از تبریز آمده بودیم اتفاق افتاد) و با مهمان نوازی گرم برای خیلی ها جای تهیه کرده بودند، با این حال عدهٔ دیگری از شب تا صبح در کوچه و خیابان مانده بودند.

پس از مدتی متوجه شدیم که اعلامیه ای از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (یعنی همان سازمانی که در واقع به آرمانها و راه چریکهای فدائی خلق اعتقاد نداشت ولی با قبضه کردن آن سازمان، به آن اسم فعالیت می کرد) بر در و دیوار چسبانده شده که مضمونش به طور ساده این چنین بود که خمینی با امپریالیست ها مبارزه می کند و از مردم کردستان خواسته بودند که اسلحه هایشان را زمین بگذارند و از مبارزه دست بکشند و به خمینی فرصت بدهند تا کار ها را درست بکند. جمعیتی که در خیابان بودند دسته دسته جمع شده و در مورد این اعلامیه بحث می کردند.

چند دقیقه به سخنرانی مانده بود که من به همراه دوستان دیگر به نزدیک محل سخنرانی رسیدم. از فضای محل و حرفها متوجه شدم که گویا عده ای قصد دارند تا مانع انجام سخنرانی شوند. فکر کردم شاید حزب اللهی ها باشند که در تبریز و تهران دیده بودم که هر جا نیروهای انقلابی جمع شده و می خواستند برنامه ای اجراء کنند سر و کلهٔ آنها پیدا می شد که می خواستند آن برنامه را به هم بزنند. ولی وجود حزب اللهی با توجه به شرایط آنروز ها در کردستان و مهاباد عجیب و بعید به نظرم آمد. از میان جمعیت گذشتم و جلوتر رفتم که ببینم آیا واقعاً حزب اللهی ها قصد به هم زدن مراسم سخنرانی رفیق اشرف را دارند؟ اما با صحنهٔ دیگری مواجه شدم. همانطور که گفتم طبق اطلاع قبلی قرار بود که سخنرانی رفیق اشرف در مقابل شهرداری انجام شود، در بغل شهرداری، سه –چهار نفر مسلح به ژ - ۳ ایستاده بودند که یکی از آنها را شناختم. آن شخص را از زندان می شناختم، یعنی از زندان زمان شاه که من در ارتباط با چریکهای فدائی خلق دستگیر شده بودم و او متعلق به یک گروه پروچینی مخالف مبارزهٔ فدائی ها یعنی مبارزهٔ مسلحانه بود. نام این شخص علیرضا اکبری شاندیز بود. او از طرف همان سازمان غصب شده یعنی سازمان چریکهای فدائی خلق به کردستان آمده بود و در آن زمان مسؤول تشکیلات کل کردستان آن سازمان بود (بعد ها شنیدم که این شخص در آن سازمان با رقیه دانشگری ازدواج کرده است). با دیدن آن صحنه ها جلو رفته و از علیرضا پرسیدم که چرا نمی گذارید سخنرانی انجام شود؟ او که لباس کردی پوشیده بود گفت که ما اشرف دهقانی را از سازمان اخراج کرده ایم. گفتم خوب فعلاً به این کاری ندارم ولی او که نمی گوید که من از طرف سازمان سخنرانی می کنم، پس به شما چه ربطی دارد که نمی گذارید او سخنرانی بکند. جواب داد نه او نمی تونه در اینجا سخنرانی کند، شهرداری مال ماست! عجب! این فرد پروچینی قبلی چه می گفت! اشرف دهقانی ها و بهروز دهقانی ها و صدها رفیق مبارز و از جان گذشتهٔ فدائی دیگر در شرایط اختناق دوره شاه، سازمان چریکهای فدائی خلق ایران را ساخته بودند و حالا اینها بعد از سقوط رژیم شاه، خود را صاحب آن سازمان می دانستند و به هر ترتیب می خواستند جلو سخنرانی اشرف دهقانی را بگیرند.

سعی کردم کسی از مسؤولین چریکهای فدائی را پیدا کنم تا از او سؤال بکنم و بفهمم که آنها در مقابل ادعاهای علیرضا اکبری شاندیز و سازمانش چه می گویند، اما کسی را ندیدم. از وقت تعیین شده برای سخنرانی می گذشت و معلوم نبود که بالاخره سخنرانی صورت خواهد گرفت یا نه. همه مضطرب بودند و زورگوئی آن سازمان را محکوم می کردند. من بعد از سخنرانی بود که متوجه شدم که هواداران چریکها وقتی با قلدری افراد آن سازمان مواجه شده اند، اصرار کرده اند که چون محل سخنرانی از قبل اعلام شده پس سخنرانی حتماً باید در همانجا انجام شود و افراد طرف مقابل هم روی خواست خود تأکید می کرده اند و نزدیک بود که بین دو طرف درگیری فزیکی به وجود بیاید و خلاصه خطر برخورد مسلحانه بین افراد سازمان فدائی و هواداران چریکها زیاد شده بود و قرائن نشان می داده که مسؤولین سازمان غصب شده ابائی هم از دست به اسلحه بردن ندارند. با بالا گرفتن اختلافات، ماموستا شیخ عزالدین حسینی، از رهبران مردمی خلق کرد در موضوع مداخله کرده و با واسطه شدن او موضوع

به یک صورتی فیصله پیدا کرده بود. من در همان میدان بودم که رهبران کردها از بلند گو اعلام کردند که ما به علت این که بین چریکها و سازمان درگیری پیش نیاید از چریکهای فدائی خلق خواستیم که آنها در میدان اصلی شهر (احتمالاً میدان قاضی محمد) سخنرانی خود را انجام بدهند.

مسؤولین چریکها برای ممانعت از درگیری، به احترام ماموستا این پیشنهاد را پذیرفته بودند. با قبول این پیشنهاد، نقشهٔ سازمان به اصطلاح فدائی که می خواست به هر ترتیب شده از سخنرانی رفیق اشرف جلوگیری بکند، به هم خورد. مردمی که در آنجا جمع شده بودند، با شنیدن این اخبار باز هم حرفهای اعتراض آمیزی زدند. آنها در مورد برخورد زورگویانهٔ مسؤولین آن سازمان در کردستان می گفتند: اینها تازه ادعا می کنند که می خواهند برای ما آزادی به دست بیاورند، خودشان دارند آزادی کشی می کنند. جمعیت شعارگویان به طرف میدان شهر روان شدند. به علت همین ممانعت سازمان فرخ نگهدار ها و علیرضا اکبری شاندیزها و بهزاد کریمی ها (در آن زمان گفته می شد که این شخص هم از مسؤولین آن سازمان در کردستان است) از سخنرانی رفیق اشرف و جابه جائی محل، سخنرانی تقریباً یک ساعت از وقت مقرر عقب افتاد. این امر خود باعث شد که عده ای که برای زمان بازگشت خود به شهرشان پس از شنیدن سخنرانی برنامه ریخته بودند، در برنامه شان اخلال شد.

میدان شهر که جمعیت جمع شدند خیلی بزرگ بود. در آن طرف میدان، تپه ای قرار داشت. به نظر می رسید که این میدان آخر مهاباد است چون بعد از آن تپه به نظر نمی آمد که خیابان دیگری باشد. آن میدان بزرگ از مردم پر شده بود. من تقریباً در آخرین ردیف جمعیت بودم و متوجه یک فرد کرد مسلح شدم که در پشت جمعیت ایستاده بود. در این موقع سه نفر از میان جمعیت برای خود راه باز کرده و داشتند به طرف تپه مي رفتند، با توجه به بی اعتنائی آنها به جمعیت، معلوم بود که از افراد همان علیرضا شاندیز هستند. یکی از آنها وقتی چشمش به آن فرد کرد مسلح افتاد با حالتی سرزنش آمیز به مرد مسلح گفت تو چرا به اینجا آمدی؟ مگر تو بالای تپه نگهبان نبودی؟ مرد کرد مسلح گفت چرا، ولی آمدم به سخنرانی اشرف دهقانی گوش بدهم. فرد مذکور خندهٔ تمسخر آمیزی کرد و گفت هان! پس چون او یک زن است تو دیگه پُست ات را هم ترک کردی؟ با چنین حرفی و تأکید بر زن، او در واقع سعی کرد از احساسات به اصطلاح مردانگی استفاده کرده و آن فرد کرد را تحقیر بکند. مرد جوان مسلح با شنیدن این حرف که به نظر مي رسید اصلا انتظارش را نداشت، رنگ و رویش عوض شد و لرزشی او را فرا گرفت، نفهمید که چه بگوید و یا چه کار بکند. آن مرد گوینده تا این وضع را دید ترسید و دیگر معطل نشد و به راه افتاد و دو نفر دیگر همراهش نیز در پشت سر او به راه افتادند و رفتند. چند دقیقه بعد، رفیق اشرف دهقانی به محل سخنرانی آمد. برای من خیلی جالب بود که وقتی مردم او را دیدند یک مرتبه با هیجان به سوی او هجوم بردند. من تا به خود آمدم یک لحظه دیدم که جلوی من از جمعیت خالی شد و حدوداً ۵ متر بین من و جمعیتی که به طرف محلی می رفتند که رفیق اشرف در آنجا ایستاده بود، فاصله افتاد. رفیق اشرف سر و صورت خود را با یک چهارقد بزرگ ترکمن صحرائی پوشانده بود و یک عینک دودی نیز به چشم داشت. این حالت را که دیدم به یاد جزوهٔ مصاحبه با رفیق اشرف دهقانی افتادم که در خرداد[جوزا] همان سال منتشر شده بود و در آن گفته شده بود به مردم حمله خواهد شد و بنابر این باید مردمی را که مسلح هستند سازمان داد تا در وقت حمله از خود دفاع کنند و دشمنانشان را در هم بکوبند. رفیق اشرف ماهیت رژیم تازه روی کار آمده که مردم را فریب داده و خود را رژیمی مردمی می نامید، ضد خلق می دانست و به این خاطر نمی خواست شناخته شود.

مردم شروع کردند به شعار دادن. اولین شعار آنها که در آن موقع برایم خیلی تازگی داشت "یاشاسین اشرف" بود. جمعیت با شور و شوق و هیجان تمام فریاد مي زدند و شعار می دادند. تقریبا ۱۵ دقیقه بدون وقفه مردم شعار دادند.

رفیق اشرف در اول سخنرانی خود پس از سلام و قدر دانی از جمعیت گفت که می خواهم با خلق قهرمان آذربایجان به زبان خودم ترکی صحبت بکنم و جملاتی را خطاب به آنها به ترکی گفت که این عبارت در یاد من مانده:
منیم قهرمان خلقیم، اَرخئیین اولون ئولدی واردی، دوندی یوخدی. که معنایش این طوری است: خلق قهرمانم مطمئن باشید، ممکن است مرگ پیش آید ولی برگشتی در کار نیست. در همین سخنرانی بود که او شعار "مرگ بر خمینی" داد و از طرف جمعیت با صدای بلند تکرار شد، و هنگامی هم که رفیق اشرف، خدمات چمران، جلاد خلق کرد به امپریالیستها را افشاء کرد، مرگ بر چمران نیز سرداده شد. چمران، اولین وزیر دفاع جمهوری اسلامی بود که در آن زمان جنایات او در حق مردم کردستان ورد زبان خلق کرد بود.
رفیق اشرف در سخنرانی خود این موضوع را هم گفت که در سازمان ما اپورتونیستها لانه کرده اند و می خواهند زیر اسم فدائی ارزش های فدائی ها را از بین ببرند و آبروی رفقای ما را ببرند، و گفت که اینها دروغ می گویند و فدائی نیستند. او همچنین به نیرو های سیاسی کرد که به مذاکره با جمهوری اسلامی تن داده بودند هشدار داد. او گفت: نمی گویم مذاکره همیشه بد است ولی حالا که خلق کرد اینهمه قهرمانانه مبارزه می کند و سایر خلقها از مقاومت و مبارزهٔ کردستان درس می گیرند و در شرایطی که رژیم در موقعیت ضعف قرار داشت، در این شرایط مذاکره به جمهوری اسلامی فرصت تجدید قواء می دهد وکلاً گفت که مذاکره درست نبود. یکی دیگر از سخنان رفیق اشرف، راجع به فداکاریهای خلق کرد بود که می گفت برای پیروزی، این همه فداکاری و جانفشانی ها به تنهائی کافی نیستند، بلکه چیزی که باید همراه این باشد رهبری درست است که باید انجام گیرد و مبارزه را به پیش ببرد و...
حالا که سالها از آن زمان گذشته، زمان درستی همهٔ سخنان آن روز رفیق را ثابت کرده است. مردم این حرفهای رفیق اشرف را به دقت گوش می کردند و در بین سخنرانی شعار می دادند و مثل عزیزی با افتخار او را تشویق می کردند. اما سازمان فرخ نگهدار ها، علیرضا شاندیز ها، بهزاد کریمی ها ، آن به اصطلاح سازمان چریکهای فدائی خلقی که در رأس آن به قول رفیق اشرف افراد اپورتونیست لانه کرده بودند، در آن روز به رغم تغییر محل سخنرانی، بازهم در تکاپو بود که به شیوه ای سخنرانی را بر هم بزنند. آنها که از ترس مردم جرأت نداشتند مستقیماً دخالت کنند، رفتند و بلندگو های سینمائی را که در نزدیکی محلی قرار داشت و رفیق در آنجا سخنرانی می کرد به کار انداخته و از آنجا با صدای بسیار بلند و سرسام آور آواز پخش کردند. صدای آواز عاشیق حسن بود که من آن موقع فکر کردم که نوارهای او را پخش می کنند ولی بعداً از کسی شنیدم که افراد آن سازمان او را به مهاباد آورده بودند و خود عاشیق حسن برای همراهی با آنها و اخلال در سخنرانی در پشت بلند گو آن آواز ها را می خواند.
خلاصه تحت رهبری اکبری شاندیز و بهزاد کریمی، کارهای دیگری هم برای به هم زدن آن سخنرانی صورت گرفت. مثلاً به یاد دارم که در وسط سخنرانی از وسط جمعیت می گذشتند و یا افرادی را به میان جمعیت فرستادند که به خیال خودشان مردم را پراکنده کنند. من یکی از آنها را دیدم که به مردم می گفت اینجا چه خبر است که جمع شدید، در فلان چهار راه افراد زیادی دارند مسلحانه رژه می روند بروید آنجا بئینید چه خبر است. ولی مردم در جواب به او گفتند" برو بابا!" و اعتنائی به حرفهای او نکردند. با وجود آن که سخنرانی به خاطر جابه جائی محل دیر شروع شد و از آن طرف نیز دیر وقت تمام شد و مردمی که از شهرستانهای دیگر آمده بودند، می بایست با یک سفر طولانی به محل های خود بازگردند، ولی مردم باز هم تا آخر سخنرانی، در آنجا ایستادند و با علاقه همهٔ سخنرانی را گوش کردند. مهمتر این که حرکت جامعه صحت آن حرفهائی را که آنروز رفیق اشرف خطاب به خلقهای ایران گفت، بروشنی ثابت کر.- شهریور[سنبله] ۱۳۹۰